

سری پرسی

موريس بلانشو

از نظر

فارسی ی پرهام شهرجودی

اکم





نویسنده‌های چپ است، مخالف این قضیه بودند، آندره برتون، ژرژ باتای، رولان بارت (اگر این اجازه داده شود که مرده‌گان را به حرف بیاوریم - کما این که در ما زنده‌اند). این جا به دانسته‌های خودم از این سال‌ها بسنده می‌کنم. پس از جنگ و قبل از می ۶۸، «بیانیه ی ۱۲۱ نفر» درباره‌ی حق سرپیچی در جنگ الجزایر، مهم‌ترین رخدادی بود که اتفاق افتاد. این بیانیه از جانب نویسنده‌گانی طرح ریزی شد که می‌توانستند «نا - متعهد» قلمداد شوند. نویسنده‌گانی خواست سرپیچی داشتند و وقتی دیدند که قدرت حاکم به شکلی نفرت‌انگیز دست به سرکوب می‌زند، این خطر را به جان خریدند و مخالفت خودشان را ابراز کردند. این مساله باعث شگفتی سارتر شد. خود سارتر بلافاصله به این گروه پیوست.

دیگر چه باید گفت؟ شاید قدرتی فرهنگی در کار باشد، اما مبهم است، این خطر وجود دارد که این قدرت فرهنگی هر لحظه ابهام‌اش را از دست بدهد و در خدمت قدرت دیگری قرار بگیرد، برده‌اش شود. با این تفاسیر، نوشتن، چیزیست که شدنی نیست، همیشه به دنبال نا-قدرت است، از ارباب، از نظم، از نظم حاکم سرباز می‌زند. سکوت را به کلامی که خودش را واقعیت مطلق می‌داند، ترجیح می‌دهد. همین طور زیر بار نرفتن، رد کردن، همیشه رد کردن.

اگر بخواهیم از متن‌هایی نمونه بیاوریم که ادبیات متعهد را نماینده‌گی می‌کنند، آن متن‌ها را در دوران دور می‌جویم که ادبیات هنوز وجود نداشت. نخستین و نزدیک‌ترین به ما، داستان سفر خروج است. همه‌چیز هست: آزادی برده‌گان، سرگردانی در بیابان، انتظار نوشتار، یعنی نوشتار قانون‌گذار که ما درش نیستیم، الواح سنگی و درهم شکسته که قادر نیست پاسخی کامل را ارائه کند، تنها در شکسته‌گی، تنها در خود گسست می‌توان به دنبال پاسخ بود، و بالاخره، ضرورت مردن و ناتمام گذاشتن اثر، بدون رسیدن به سرزمین موعود که به نوبه‌ی خود دست‌نیافتنیست، با این حال، همیشه آرزویش هست، یعنی همیشه هست. در جشن فصیح یهودیان، یک لیوان شراب برای کسی که خواهد آمد و ظهور دنیایی عادلانه را اعلام خواهد کرد، کنار می‌گذارند. می‌توانیم بگوییم که حرفه‌ی نویسنده (متعهد) این نیست که خودش را پیامبر یا مسیحا بداند، وظیفه‌اش این است جای آن‌کسی که خواهد آمد را نگه دارد، در مقابل هرگونه جعل و سرقت از این غیبت محافظت کند، همین‌طور،

در سال ۱۹۸۱، مجله‌ی نوول اویسروآتور ویژه‌نامه‌ای منتشر می‌کند. از تعدادی نویسنده دعوت می‌شود تا به این پرسش‌ها پاسخ بگویند: «۱. نویسنده‌ی امروز هنوز می‌تواند به ادبیات متعهد باور داشته باشد؟ ۲. بهترین محصول این ژانر ادبی چه بوده است؟ ۳. در صورت لزوم حاضرید قلم‌تان را در خدمت یک حرکت یا نگرش قرار دهید؟».

می‌دانیم که بلائشو اهل مصاحبه-کردن نیست. آن‌چه در پی می‌آید، متنیست که در اختیار این مجله قرار داده و در ویژه‌نامه‌ی «ادبیات» در ماه می ۱۹۸۱ به چاپ رسیده است.

چطور باید به این پرسش پاسخ داد. نویسنده همیشه در جست‌وجوی پرسشیست که قبلن از او نشده و مجبورش می‌کند، به آهسته‌گی، با صبوری، خودش را زیر سؤال ببرد.

ادبیات متعهد: احساس می‌کنم که به سی سال پیش برمی‌گردم. زمانی که سارتر از روی پلمیک (چالشی که متوجه نویسنده‌ی کلاسیک بود و سارتر هم خودش را این‌گونه می‌خواست) و نه از روی باور تئوریک، این اصطلاح را چنان درخشان جلوه داد که تبدیل به مفهومی بی چون و چرا شد، یعنی خارج از هرگونه بحث و تبادل نظر قرار داده شد. به طور کلی، تقریباً تمامی نویسنده‌ها، منظورم

این حافظه‌ی کهن را به یاد بیاورد که ما همه‌گی برده بودیم، حتا اگر آزاد شده باشیم، تا زمانی که دیگران برده بمانند ما هم برده می‌مانیم، و بنابراین (برای این‌که خیلی ساده گفته باشیم) آزادی تنها از طریق دیگری و از برای دیگری آزادی‌ست. مسلمان وظیفه‌ای‌ست بی پایان و ممکن است نویسنده را محکوم کند که تا ابد آموزگار بماند و آموزه‌هایش را در اختیار قرار دهد و در نتیجه، او را از آن توقع شخصی که دارد محروم کند، او را وادار کند که جایی نداشته باشد، نامی نداشته باشد، نقشی نداشته باشد، هویتی نداشته باشد، یعنی هیچ‌وقت هنوز نویسنده نباشد.

